

توجه:

این ترجمه توسط یک هوش مصنوعی از زبان انگلیسی به فارسی انجام شده است و ممکن است دارای خطا باشد

این نیز بگذرد: درباره از دست دادن رفیق صمیمی ام، علیرضا

چندین بار در چند هفته گذشته سعی کردم در مورد یک اتفاق بسیار تراژیک در زندگی شخصی ام بنویسم، اما هر بار بی صدا شدم. یکی از نزدیک ترین دوستانم را در تمام طول عمرم از دست دادم - قطعاً نزدیک ترین دوست در شهر. سعی می کنم چند خطی بنویسم تا شاید بتوانم از این موضوع عبور کنم یا حداقل با آن کنار بیایم.

علیرضا را حدود ده سال پیش، زمانی که از دانشکده مهندسی فارغ التحصیل شده بودم و به ونکوور نقل مکان می کردم، شناختم. او نامزد دختر خاله ام سوزان بود، که یک سال بعد با او ازدواج کرد. ما با دخترخاله هام و برخی از دوستانمان یک گروه دوستی تشکیل دادیم. ما آن را گروه ولاد می نامیدیم - ولاد نام یک افسر ارمنی مهربان بود که در اولین سفرمان به ارمنستان با او آشنا شدیم و نقش مهمی در کمک به ما برای حل یک مشکل در زمان بازدیدمان از ایروان داشت. شاید بهترین نام به نظر نرسد، اما اطمینان دارم برای ما بسیار معنادار بود.

ما به طور منظم گردهمایی ها و میهمانی های آخر هفته را داشتیم. ما در طول این دهه سفرهای کوتاه و طولانی زیادی رفتیم و خاطرات بسیاری را با هم ساختیم. من فقط می توانم در گوشی ام عکس ها را بالا بکشم و به راحتی هیچ چیز جز مستندات تمام لحظات خوبی را که با هم گذرانیدیم نبینم.

گروه ولاد یکی از دلایل اصلی بود که پلتفرمی را که روی آن کار می کنم و در پست های وبلاگ دیگرم در موردش به درازا می نویسم توسعه دادم. او در بیشتر عکس های گروهی که در این وبلاگ به اشتراک گذاشته ام حضور دارد. زمانی که این پلتفرم به طور عمومی منتشر شود، شما منظورم را بهتر درک خواهید کرد - به زودی اطلاعات بیشتری در این زمینه منتشر خواهد شد..

چند ماه پیش، من به اورژانس بیمارستان منتقل شدم (به دلیل خستگی شغلی). بعد از نیمه شب بود؛ من نتوانستم با هیچ یک از اعضای خانواده ام در آن زمان تماس بگیرم (بیشتر آنها از شهر خارج بودند). تنها با علیرضا تماس گرفتم و او از آن سوی شهر به بیمارستان آمد و همراه با دختر خاله عزیزم سوزان، تمام شب را در کنارم ماند. هرگز آن را فراموش نخواهم کرد.

چند هفته پیش، او با همسرش و چند نفر از دوستانشان به سفر رفت. در عرض چند دقیقه بعد از صرف ناهار، علیرضا به طور ناگهانی واکنش آلرژیک شدیدی به احتمالاً یک نوع خاص ماهی نشان داد. این واکنش به سرعت از تنفس او جلوگیری کرد - خفگی - و او در همان چند دقیقه که در راه بیمارستان بودند، جان باخت.

او تنها ۳۷ سال داشت و مرگش یکی از بدترین اتفاقاتی بود که برایم رخ داده است. حدود ۴۰ روز گذشته و من هنوز نمی توانم باور کنم که او رفته است. من شوکه شده بودم و چند هفته طول کشید تا خودم را جمع و جور کنم. با این حال، هنوز درد دارد و باور نکردنی است.

او سخت کوش، متواضع، مهربان، سخاوتمند، فداکار، طنزپرداز و مهمتر از همه، یک دوست عالی بود. از دست دادن او هر روز احساس می شود. این اتفاق تلخ، ادراک من از دنیا را به شدت تحت تأثیر قرار داد - از تغییر در اولویت ها تا درک این که همه چیز می تواند در هر زمانی پایان یابد. احساس کنترل کاملی که گاهی بر سرنوشت خود حس می کنیم و به آن میبایم می کنیم، چیزی جز یک توهم نیست.

این یک موضوع بسیار شخصی بود و من سالهاست چنین مطالبی را به اشتراک نگذاشته ام، اما می دانستم که باید در مورد این موضوع بنویسم؛ می خواستم این لحظه بسیار مهم را مستند کنم زیرا احساس می کردم که به طور قابل توجهی نحوه ادامه زندگی ام را تغییر خواهد داد.

روح شاد علیرضا ملک محمد. تو و خانواده ات در افکار و دعاها من هستید. هرگز تو و شادی ای که برای گروه ولاد و زندگی دوستانت آوردی را فراموش نخواهم کرد.

ایمن باشید.
یاشار